

۱۸۷ شمع روشن

نه عادلانه نه زیبا بود

جهان پیش از آن که ما به صحنه برآییم.

به تاریخ امروز توجه کردید: ۰۵/۰۵/۰۵. روزهایی که تاریخ شون این جوری جور می‌شه برام روزای مخصوصی هستن یه جورایی دوست شون دارم اما امروز برام روز بسیار مخصوصیه، روزی برای فکر کردن و دوست‌داشتن امروز روز مارکس است. در ۱۸۱۸/۰۵/۰۵ کارل مارکس به دنیا آمد.

با خود فکر می‌کردم اگر بخوام سه ویژه گی مهم که مارکس را در چشم و دل من جا داده است شماره کنم کدام ویژه گی‌ها را برمی‌شمارم. اولین واژه‌ی که در ذهن ام تداعی شد "نبوغ" بود.

عمق و گسترده گی مارکس کم نظیر است. بسیاری عمیق اند اما محدود. در حوزه بی‌خاص بسیار می‌دانند اما گامی آن سو ترک هیچ نمی‌دانند عامی عامی. و برخی از همه چیز چیزی می‌دانند. اقیانوسی پهناور به عمق بند انگشتی... اما مارکس عمیق و گسترده بود. در مورد مسایل مختلفی نوشته است اما در مورد هر چه که نوشته است عمیق نوشته است. بحث را به ریشه‌ها به عمیق ترین ریشه‌های اش رسانده است.

اما موضوع فقط مربوط به نبوغ و گسترده گی دانش و عمیق بودن مارکس نیست چیزی که او را زیبا و برازنده می کند ساده گی اوست. مارکس علی رغم پیچیده گی عجیب ذهن و اندیشه اش انسان بسیار ساده بی ست. دل عاشق پیشه دارد و چیزی که نوشته های اش را خواندنی می کند شور و شوق انسانیت که در آن ها موج می زند. جوانی که در بیست و پنج ساله گی در فلسفه دکتر گرفت در هیجده ساله گی عاشق و شیدای دختری اشراف زاده که چهار سال از او بزرگ تر بود شد. عشقی که سر به رسوایی زد و جنی ارث و میراث خانواده گی را پس زد و با کارل ازدواج کرد. عقل و عشق، نبوغ و ساده گی دو تصویر متفاوت از مارکس است. و این ها همه به شکل افراطی در مارکس وجود داشت. همین دیالکتیک و همین تصویر دوگانه ی هملمتی او را چنین زیبا و خواستنی کرده است.

مارکس سیزده سال بعد از ازدواج اش در نامه یی به جنی همسر دل بندش می نویسد: "آن جا تو در برابر من ایستاده ای، عظیم چون زنده گی. من تو را در آغوش می گیرم و می بوسم و پیش پای ات زانو می زنم و به گریه می گویم: "خاتم. من شما را دوست دارم." و عشق من به تو، عظیم تر از عشقی است که تاجر ونیزی احساس می کرد... کدام یک از مفتریان و دشمنان بد دهان من تا به حال مرا به خاطر بازی در یک تآثر دست دوم عاشقانه سرزنش کرده است؟ با این همه، این امر حقیقت دارد. اگر این ارادل شعور داشتند، در یک سمت "روابط تولید و روابط اجتماعی" را ترسیم می کردند و در سمت دیگر مرا که به پای تو افتاده ام؛ و زیرش می نوشتند: "به این تصویر نگاه کنید و به آن یکی." ^۱ "جمله ی آخر از هاملت شکسپیر است.) مارکس جان شیفته حتا در غامض ترین مباحث فلسفی ناگهان عنان اختیار را به کف می گیرد و هر جا پای بی عدالتی و ظلم و جور به انسان در میان است ناگهان سخنان مارکس از پایین ترین لایه های مباحث انتزاعی و تنوریک به

^۱ - کارل مارکس، فرانسیس وین، شیوا رویگریان، ص ۲۶

سطحی ترین لایه ها بالا می آید و از دل فیلسوفی خشک که با منطقی ریاضی به مسایل نگاه می کند جوانی خروشان و معترض با مشتی گره کرده بیرون می جهد، دیگر برای او بحثی آکادمیک مطرح نیست انگشت اشاره اش را مستقیم رو به هدف می گیرد و فریاد می کشد. او باری تبیین جهان نیامده است او برای تغییر جهان آمده است.

برای آوردن شاهد مثالی برای حرف های ام دست ام را دراز می کنم و کتابی از کتاب های مارکس را، به تصادف، از قفسه ی کتاب خانه ی کنار میز کامپیوترم بر می دارم و صفحه یی را می گشایم، کتاب دست نوشته های اقتصادی و فلسفی ۱۸۴۴، آن را می گشایم، بخش مالکیت خصوصی و کمونیسیم. کل این کتاب بحث های غامض و پیچیده ی فلسفی است و این بخش نیز هم این گونه است برای درک آن باید با مباحث فلسفی آشنا باشیم و چندین بار پاراگرافی را بخوانیم تا منظور مارکس را متوجه بشویم اما حالا در میان این بحث ها پاراگرافی را نقل می کنم: "مالکیت خصوصی آن چنان ما را احمق و یک جانبه کرده که اشیاء فقط زمانی از آن ماست که ما مالک اش باشیم و سرمایه ی ما باشد و یا مستقیماً به تصاحب ما در آمده باشد، ما خورده باشیم، ما نوشیده باشیم، ما پوشیده باشیم و ما در آن اقامت گزیده باشیم، و به طور موجز هنگامی که ما از آن استفاده کرده باشیم، هر چند خود مالکیت خصوصی تمام این واقعیت یافته گی های مستقیم تملک را فقط به عنوان وسیله ی حیات در بر می گیرد و زنده گیی که این واقعیت یافته گی ها به عنوان وسیله در خدمت آن هستند، زنده گی مالکیت خصوصی، کار و تبدیل آن به سرمایه است."^۲

می بینید چگونه خون در رگ کلمات جاری است؟ شاید بگویند این دست نوشته ها مربوط به مارکس جوان است که هنگام نوشتن شان بیست و شش سال بیشتر نداشته است. پس اجازه بدهید کتاب دیگری بردارم کاپیتال چطور است؟

^۲ - دست نوشته های اقتصادی فلسفی ۱۸۴۴، کارل مارکس، حسن مرتضوی، ص ۱۷۵

"کالا در بدو امر چیزی عادی و آسان فهم به نظر می رسد لیکن تحلیل ما نشان داد که وی چیز بسیار بغرنج و پیچیده و پر از تردستی های ما بعد طبیعی (متافیزیک) و ریزه کاری های لاهوتی است.

تا موقعی که کالا از لحاظ ارزش مصرف مورد توجه است هیچ چیز اسرارآمیزی در آن نیست خواه آن را از لحاظ این که به وسیله ی خواص خود احتیاجات انسان را بر می آورد بنگریم و یا از آن جهت که این خواص محصول کار انسانی است مورد دقت قرار دهیم.

کاملا محسوس است که انسان در نتیجه ی کوشش خود صورت مواد طبیعی را به نحوی تغییر می دهد که برای وی مفید تواند بود مثلا وقتی از چوب میزی ساخته می شود شکل چوب تغییر می کند لیکن با وجود این تغییر میز به چوبی خود باقی می ماند و در اعداد اشیاء محسوسه عادی به شمار می آید ولی همین که به صورت کالا در آمد به شئی محسوس غیر قابل لمس تبدیل می گردد.

از این لحظه دیگر میز تنها با پایه های خود بر زمین قرار نمی گیرد بلکه در برابر کالاهای دیگر به سر تکیه می کند و آن گاه از سر چوبین خویش هزاران افکار عجیب بیرون می ریزد که در مقابل آن ها به رقص در آمدن میز خود غریب به نظر نمی رسد.^۳

نبوغ، طنز زیرکانه، ژرف کاوی و شوریده گی و سر زنده بودن به نوشته های مارکس ویژه گی کم نظیری داده است و همین ویژه گی است که او را نزد استاد و دانش جو، فیلسوف و کارگر، عاقل و عاشق،... خواستنی و خواندنی کرده است. نامی که هم در آکادمیک ترین فضاهاى دانشگاهی شنیده می شود هم در دورافتاده ترین چوبه های داری که برای آزادی خواهان بر پا شده است.

^۳ - سرمایه، کارل مارکس، ایرج اسکندری، ص ۱۰۳

شراب قرمز بر جام می ریزم و به سلامتی تمام آزادی خواهان از
اسپارتاکوس تا شما که دل تان برای آزادی و برابری و نجات انسان می تپد به
یاد و نام مارکس سر می کشم: نوش!

نام نویسنده ی این مقاله برای ما نامعلوم است

از سایت شبج- اردیبهشت ۱۳۸۴

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.javaan.net/nashr.htm>

آدرس پستی: BM IWSN, London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: yasharazarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری